

آب زیر کاه

آب زیر کاه به کسانی اطلاق می شود که زندگی و حشر و نشر اجتماعی خود را بر پایه مکر و عذر و حيله بنا نهند و با صورت حق به جانب ولی سیرتی نامحمود در مقام انجام مقاصد شوم خود برآیند...



آب زیر کاه به کسانی اطلاق می شود که زندگی و حشر و نشر اجتماعی خود را بر پایه مکر و عذر و حيله بنا نهند و با صورت حق به جانب ولی سیرتی نامحمود در مقام انجام مقاصد شوم خود برآیند. این گونه افراد را مکار و دغلباز نیز می گویند و ضرر خطر آنها از دشمن بیشتر است. زیرا دشمن با چهره و حربه دشمنی به میدان می آید، در حالی که این طبقه در لباس دوستی و خیرخواهی خیانت می کنند.

اکنون باید دید در این عبارت مثلی، آبی که در زیر کاه باشد چگونه ممکن است منشأ زیان و ضرر شود.

آب زیر کاه از ابتکارات قبایل و جوامعی بود که به علت ضعف و ناتوانی جز از طریق مکر و حيله یارای مبارزه و مقابله با دشمن را نداشته اند. به همین جهت برای آنکه بتوانند حریف قوی پنجه را مغلوب و منکوب نمایند، در مسیر او باتلاقی پر از آب حفر می کردند و روی آب را با کاه و کلش طوری می پوشانیدند که هیچ عابری تصور نمی کرد "آب زیر کاهی" ممکن است در آن مسیر و معبر وجود داشته باشد. باید دانست که ایجاد این گونه باتلاقیهای آب زیرکاه صرفاً در حول و حوش قرا و قصبات مناطق زراعی امکان پذیر بود، تا برای عابران وجود کاه و کلش موجب توهّم و سوءظن نشود و دشمن با خیال راحت و بدون دغدغه خاطر و سرمست از باده غرور و قدرت در آن گذرگاه مستور از کاه و کلش گام بر می داشت و در درون آب زیر کاه غرقه می شد.

آب زیر کاه در قرون و اعصار قدیمه جزء حيله های جنگی بود و سپاهیان متخاصم را از این رهگذر غافلگیر و منکوب می کردند. البته این حيله جنگی در مناطق باتلاقی و نقاطی که شالیزاری داشت - مانند گیلان و مازندران - بیشتر معمول و متداول بود تا همان طوری که گفته شد، موجب سوءظن دشمن نگردد. طریقه اش این بود که در مسیر قشون مهاجم باتلاقیهای پراکنده و متعدد و کم عرض حفر می کردند و روی باتلاقیها را با کاه و کلش می پوشانیدند. بدیهی است عبور از این مناطق موجب می شد که قسمت مقدم مهاجمین یعنی پیشتازان و سوارکاران در باتلاقیهای سرپوشیده فرو روند و پیشروی آنها دچار کندي شود تا برای مدافعان فرصت و امکان آمادگی و تجهیز سپاه فراهم آید. فی المثل اسپهبد فرخان بزرگ، فرزند دابویه، معاصر عبدالملک مروان، که بعد از پدر بر مسند حکومت طبرستان نشست و از گیلان تا نیشابور را در حیطه تصرف آورده بود؛ برای جلوگیری از عصیان و سرکشی دیلمی ها و سایر طاغیان و سرکشان: «از آمل تا دیلمستان چنان به اصطخ (گویش مازندرانی به معنی استخر) و خندق و مثل هذا استوار گردانید که جز پیاده را عبور ممکن نبود».